



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۵/۰۸



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۴۲

* - سلطان محمود غزنوی وزرای بالنسیه کافی داشت اما نظر به تعصبی که داشتند برای اداره کشور یک اساسنامه درست تهیه کند ، زیرا اطرافیان سلطان را مردمان و اشخاص استفاده جو و نژاد مختلف که صرف برای جمع آوری و اندوخته مالی و غارت بودند .
اولین وزیرمحمود ابوالعباس فضل بود که منشی خاص دربار سلطان محمود را نیز به عهده داشت دیری نگذشت بخدمت سبکتگین شامل گردید.

دومین وزیرسلطان محمود غزنوی ابولقاسم بن حسن میمندی بود که بعد از برکناری اسفرزایی بدین منصب رسید . او ادبیات را انکشاف داد و مداح اکثر شعرای دوران سلطان محمود بود او ازمنشیان خاص زبان عربی نیز بود که دیوان سلطان محمود را از فارسی به تازی برگردانید. سلطان محمود باوجود آنکه میمندی ازهمصنفی هایش بود ، بعد از ۱۲ سال او را عزل و در هندوستان زندانی کرد.

یکی دیگر ا وزیران سلطان محمود ابوعلی حسن مشهور به حسنک وزیر، از نژاد ترک بود . او در دربار محمود شهرت بسزایی داشت و از فضیلتی برجسته دوران حکومت محمود بشمار میرفت . وزارت او درسال های اخیر عمرسلطان محمود غزنوی اتفاق افتاد .

سلطان محمود دارای ۷ فرزند بود ، که درمیان همه محمد پسر ارشد خود را دوست داشته و به جانشین خود منصوب نمود، محمد بعد از فوت پدر که والی بلخ بود ، از بلخ به غزنی آمده جانشین پدر خود سلطان محمود گردید و به حکومت پرداخت ولی متأسفانه در اثر عیاشی و خوش گذرانی در امور دولت و حکومتداری بی اعتنا و بی پروا بود ، اما مسعود پسر دیگر محمود که در اثر رنجش ، پدرش او را ازجانشینی محروم ساخته بود . او خوب میدانست که محمد برادرش غرق عیش و عشرت بوده به امور مملکت چندان علاقه مند نیست . از اینرو رجال مملکت و سران قوم دورهم جمع و مسعود را به پادشاهی برگزیدند و ازجانب القادریلا خلیفه عباسی فرمانی بدست آورد که به اساس آن پادشاهی وی قبول گردید.

* - درعصر سلطان محمود غزنوی در قرن چهارم هجری برای اولین بار به امرسلطان محمود غزنوی رواق علحیده در مسجد مشهور « عروس فلک » درغزنیه با متصدیان خاص به منظور قضاوت تخصیص داده شد و عده غلامان را سلطان محمود امر نمود تا قاضی را هنگام قضاوتش ازجملات و تعرضات احتمالی مردم محافظت نمایند. با این صورت وظیفه قضاوت به حیث یک وظیفه علحیده در افغانستان درعصر سلطان محمود آغاز و دراعصار مابعد تکامل می پذیرد .

* - فردوسی بدربار سلطان محمود :

عبدالرحمن جامی بزرگترین شاعر قرن ۹ مینویسد : فردوسی در زادگاه خود به دهقانی مشغول بود که ستمی به وی رسید برای دادخواهی به غزنین پایتخت سلطان محمود رفت. وقتیکه به غزنین رسید از میان باغی گذر کرد ، دید که سه نفر آنجا نشسته و گرم صحبت با یک دیگر بودند. فردوسی دریافت که آنان از نزدیکان سلطان محمود غزنوی هستند ، باخود اندیشید که نزد آنها میروم و از آنها اطلاعاتی به دست می آورم ، وقتیکه فردوسی به آنها نزدیک شد از او ترسیدند و گفتند: او مجلس ما را بهم میزند ، بهتر است وقتی که آمد بگوئیم که ما شاعران پادشاهیم و جز با شاعران گپ نمی زنیم و آنگاه سه مصراع بسراییم که چهارمی نداشته باشد و به او بگوئیم ، هرکس مصراع چهارم این شعر را بسراید با اوسخن خواهیم گفت و در غیر این صورت نه . « این سه نفر عنصری ، فرخی و عسجدی » شاعران دوره غزنوی بودند . وقتیکه فردوسی به آنها رسید سه نفر آنچه را که با یکدیگر توافق کرده بودند به او گفتند. فردوسی گفت: آن مصراعها را که سروده اید برایم بخوانید؟ عنصری گفت: چون عارض توماه نباشد روشن فرخی گفت : همرنگ رُخت گل نبود درگلشن

عسجدی گفت: مژگانته همی گذر کند از جوشن

چون فردوسی این سه مصراع را شنید بی آنکه فکر و صبر کند

گفت: مانند سنان گیو در جنگ پُشن

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

آنها از مصراع فردوسی تعجب کردند و درباره گوی و پشن از او پرسیدند. فردوسی تمامی داستان آنها برای آنان گفت. پس از این به مجلس سلطان محمود راه یافت و مورد پسند سلطان قرار گرفت. چون سلطان به او گفته بود که فردوسی مجلس ما را « بهشت » کردی از این رو تخلص خود را فردوسی برگزید.

چندی که گذشت از او خواسته شد تا « شاهنامه » را بسراید. وقتیکه هزار بیت شعر را سرود، سروده هایش را برای سلطان محمود برد. سلطان او را بسیار تشویق کرد و هزار سکه طلا به او پاداش داد. فردوسی به مدت سی سال شاهنامه را تکمیل کرد و نزد سلطان محمود آورد و به خاطر کاری که سلطان قبلاً انجام داده بود، انتظار داشت که برای هربیت، سکه طلا دریافت کند. اما حسودان اندیشیدند و گفتند: « شاعر بودن آنقدر ارزش ندارد که با این مقدار هدیه و بخشش به آن احترام گذاشته شود. » و تصمیم گرفتند که به او بجای شصت هزار سکه طلا شصت هزار سکه نقره بدهند. فردوسی از این کار بسیار آزرده شد.

میگویند، آن گاه که پولهای هدیه را آوردند فردوسی درحمام بود. وقتیکه ازحمام بیرون برآمد بیست هزارسکه به حمامی و بیست هزار آنرا به شربت فروش داد و بیست هزارسکه باقیمانده را به آوردگان پولها بخشید، پس از آن سلطان محمود را در چهل بیت سرزنش کرد.

فردوسی بعد از آن خود را پنهان کرد و هرچه گشتند، نه توانستند که او را بیابند. پس از چندی، خواجه حسن میمندی وزیر دانشمند سلطان محمود به هنگام شکار با سلطان محمود بیٹی چند از شاهنامه را خواند، سلطان از سروده ها بسیار خرسند شد، از وزیر میمندی پرسید: این اشعار از کیست؟ خواجه پاسخ داد: این اشعار از فردوسی است.

سلطان از آنچه که با فردوسی انجام داده بود پشیمان شده و دستود داد تا شصت هزار سکه طلا با پوشاکه های نایاب و خوب برای فردوسی ببرند، اما بخت یاری نکرد، چون هدایای سلطان محمود از یک دروازه شهر وارد شد و تابوت فردوسی را از دروازه دیگر شهر بیرون بردند. سپس هدایای مذکور را به دختر فردوسی که یگانه وارث پدر بود، دادند اما او نه پذیرفت و گفت: من آن قدر مال دارم که بتوانم زندگی کنم و به این پولها نیازمند نیستم. مأموران سلطان آن همه پولها را برای اعمار کاروان سرای در آن جا مصرف و بکار بردند.

عروس البلاد ۷ شبانه روز بسوخت.

علاءالدین جهانسوز یکی از پادشاهان باراده و آتشین مزاج غور میباشد که بر قلمرو غور، هرات و بامیان حکومت نموده مقر سلطنتش فیروز کوه بود. چون یکی از برادرانش قطب الدین به اثر اختلاف ذات لیبینی از سایر برادران رنجیده بسوی غزنه رفت. بهرام شاه غزنوی در ابتدا وی را استقبال نموده و خواهر خود را بدو به همسری داد، مگر بعداً بروی بدگمان شده او را بقتل رسانید.

علاء الدین، بهاء الدین و سیف الدین برادرانش به انتقام برخاسته به عزنی حمله کردند، در نتیجه بهرام شاه غزنوی گریخت و امیر سیف الدین پادشاه غزنی گردیده علاء الدین و برادرش بهاء الدین به غور برگشتند. دیری نگذشت که بهرامشاه به غزنی حمله نموده آنجا را تصرف نمود و امیر سیف الدین را کشت. قتل برادر، آتش غضب علاء الدین را برانگیخت و بالشکر خونخوار به غزنی تاخته و در اثر جنگ شدید و خونین قوا بهرامشاه را در هم شکست، فاتحانه وارد غزنی شد و آن شهر زیبا و تاریخی را که سلطان محمود غزنوی لقب «عروس البلاد» گذاشته بود،

طعمه حریق ساخت و هفت شبانه روز غزنی در آتش بسوخت و از این رو به علاء الدین جهانسوز ملقب گردید. جهانسوز بعد از فتح غزنی شهر زیبای بُست را بگرفت و تخریب کرد تا آنکه در تصادمی که بین او و سلطان سنجر سلجوقی رخ داد، جهانسوز اسیر گردید ولی به زودی نجات یافت و بعد از مراجعت بوطن خود، مرغاب و هرات را نیز متصرف شد و در صدد اصلاح امور برآمد مگر حملات پیهم قبایل وحشی غزنوی او را مجال نداد. طوریکه بعد از وی پسرش سیف الدین و سپس سلطان غیاث الدین غوری بر تخت سلطنت جلوس کرد. سلطان غیاث الدین دومین شخصیت که بعد از سلطان محمود غزنوی امپراتوری در این گوشه آسیا بنیان گذاشت. چنانکه معلوم است علاءالدین جهانسوز شخص فاضل و شاعر توانا بود. عوفی در تذکره لباب البواب از وی دیوانی نقل میکند: قبل از این که جهانسوز غزنی را متصرف شود، این شعر را به قاضی القضاة آنجا فرستاد که از حسن انتقام وی تمثیل میکند:

جوبنده خصم خویش لشکر شکنم

اعضاء ممالک جهان را بدنم

پس من حسین نه بن حسین هستم

گر غزنی را ز بیخ و بن برکنم

در سال ۱۱۵۳م موقع که علاء الدین جهانسوز در جنگی واقع در جلگه هریرود اسیر سلطان سنجر شد و بعداً آزاد گردید این رباعی را فی البداهه سرود:

باآنکه بدم کشتنی از روی یقین

بگرفت و نکشت شد مرا در صف کین

بخشایش و بخشش چنانست و چنین

اکنون به طبق میدهم در تمین

« پایان »